

مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ»^۱ «وَمَتَّ كَيْلَمْتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَأُمْتِدَلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۲.

ذکر نهضت فرمودن حضرت شاه عالمیان به صوب خراسان و محاربه نمودن با شیبک خان و ظفر یافتن بر او به عون ملک دیان

در سابق مذکور شد که حضرت شاه دین پناه در زمستان سنهٔ خمس عشر و تسعمایه [۹۱۵] در شروان قشلاق فرموده بود. در آن سال مکارم خسروانه به حرکت در آمده بلاد شروان را با توابع و لواحق به شیخ شاه که پسر شروان شاه قرخ یسار بود ارزانی داشته دربارهٔ او عاطفت بی نهایت فرمود و قلم عفو و صفح بر جراید جرایم آن طبقه کشیده بدیهای ایشان را به نیکی جبر نمود.

بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من آما شیخ شاه از وفور موهبت حضرت شاه گردون اعتلا سرفخر و مباهات بر اوج سموات رسانیده بر ملک موروثی خود مستولی شد و حضرت شاه عالمیان در بهار سنهٔ ست عشر و تسعمایه [۹۱۶] که سلطان ربیع با سپاه سبزه و ریاحین روی به بساتین جنت آیین آورده بود [۳۵] به سعادت و اقبال عازم آذربایجان شد و چون در آن اوقات خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تأثیر از انتظام کلیات امور مملکت آذربایجان و عراقین و فارس فارغ شده بود، تدبیر تسخیر مملکت خراسان را وجههٔ همت عالی نهمت ساخته، لوای اقلیم گشایی به دفع شیبک خان که از غایت غرور قدم از طریق انصاف بیرون نهاده از وادی مروّت دور افتاده بود برافراخت. در حبیب السیر مسطور است که (حضرت شاه سلیمان مکان در همان ایام در موضع سلطان بلاغی طوی عظیم ترتیب داده امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت را در مجلس بهشت آیین و محفل فردوس قرین طلب فرموده در باب یورش خراسان و محاربه

۲. انعام (۶)، آیه ۱۱۵.

۱. انعام (۶)، آیه ۹۲.

۳. ت: ملک.

[با] شیبیک خان قرعه مشورت در میان انداخت. جماعت متفق اللفظ و الکلمه آن سفر مقرون به ظفر را مستحسن دانسته شرایط دعا و ثنا به تقدیم رسانید [ند].^۲ حضرت پادشاه دربانوال نیز دست به عطا و بخشش برآورده از اسبان تازی با زین زرین^۳ و لجام مرصع کمر [و]^۴ شمشیرها و کمرخنجرهای مذهب نیام که به دُر و جواهر مکمل گردانیده بودند و تاجهای زردوزی و دکلهای مخمل فرنگی و قباهای رنگارنگ^۵ و نقود نامعدود چندان به^۶ ایشان داد که مثل آن هرگز در خزانه خیال آن طایفه ننگنجده بود. یکی از اعظام مستوفیان آنچه در آن مجلس صرف شده بوده در حیز ضبط در آورده؛ مبلغ بیست و سه هزار تومان تبریزی به قلم در آمده.

شعر

گر دل و دست بحر و کان باشد دل و دست خدایگان باشد^۷

حضرت شاه عالم پناه چون امرا و سپاه را یک دل و یک جهت یافت، اشارت علیه به نفاذ پیوست که تو اچیان بهرام صولت به جمع جنود ظفرورود قیام و اقدام نمایند. در اواسط سنه مذکور حضرت شاه عالمیان^۸ به عزم یورش خراسان از آذربایجان کوچ نمود و چون موکب همایون بعد از طی مفازل و مراحل در موضع ساوخ بلاغ نزول اجلال فرمود، عساکر منصور از اطراف و انحای ممالک محروسه فوج فوج و گروه گروه در ظلّ رایات نصرت آیات جمع شدند.

شعر

سپاهی بی عدد ز اندازه بیرون همه تند و قوی هیکل چو گردون
دلیرانی همه چون تیزه سردار کمرها بسته بهر رزم و پیکار
همه چون آتش سودا جهان سوز همه چون غمزه خوبان جگردوز

بعد از جمع سپاه نصرت دستگاه، موکب همایون کوچ بر کوچ روان شد و چون به

۱. ب: ندارد، ت: و به.

۲. ب: رسانید.

۳. ت: «زرین» ندارد.

۴. ب: ندارد.

۵. ب: رنگارنگی.

۶. ب: با.

۷. مطالب بین هلالین () از حیب السیر، ج ۴، صص ۵-۵۰۴ نقل شده است.

۸. ت: عالمیان جاه.

سمنان که نهایت مملکت عراق است نزول اجلال فرمود، سید جعفر و شاه قلندر که از اعیان شهر^۱ دامغان بودند، کلید حصار دامغان را برداشته [۳۶] در سمنان به احرار^۲ عتبه بوسی مشرف شدند و به نوازش شاهانه و مراحم خسروانه سرفراز گشتند. در همان ایام اکثر امرای مازندران و هزار جریب^۳ به پایه سریر ثریامکان حاضر شدند، مگر آفرستم روزافزون که والی ساری بود به معاذیر نادلپذیر تمسک جسته به درگاه سلاطین پناه نیامد؛ گویند باطناً با شبیک خان ربط و التیام داشت. بالجمله حضرت شاه مظفرلوا چون از آنجا^۴ کوچ فرمود، احمد سلطان استاجلورا با پانصد سوار جزار به رسم خبرگیری از پیش فرستاد. چون آوازه توجّه عساکر منصور در دیار خراسان شایع گشت، گماشتگان^۵ شبیک خان در هر جا که بودند دست از آن ملک بازداشته قرار را بر قرار اختیار کرده تا شهر هرات در هیچ مقام توقّف ننمودند. شبیک خان که در آن اوان از یورش هزاره با دلی^۶ به صدپاره بازگشته در باغ جهان آرای مقیم بود؛ چون بر توجّه^۷ لشکر قیامت اثر اطلاع حاصل کرد، وهم و هراس تمام بر باطنش استیلا یافته از نامه‌ای که نوشته بود و زبان به لاف و گزاف برگشاده پشیمان شد. و از اتفاقات سیئه در آن سال، بعضی از امرا و لشکریان خود را که به ولایت هزاره و تکدیری نامزد کرده بود مخالفان غلبه کرده بسیاری از لشکرش در آن دیار متفرّق و پریشان شده بودند؛ بنابراین در هرات توقّف نتوانست کرد. در اواسط شهر رجب سنه مذکور که قمر در طریقه محترقه بود از هرات به طرف مرو رفت و مشرعان به طلب خانان ماوراءالنهر فرستاد و شهریند مرو را محکم و استوار ساخته بیرون شهر را آب انداخت، اما حضرت شاه دین پناه چون به خرقان و حوالی جرجان نزول اجلال فرمود، خواجه مظفر بتکچی که عمده واعیان ارباب ولایت جرجان بود با سادات [و اهالی]^۸ و صلحا و موالی به سعادت بساط بوس مشرف شدند. حضرت شاه گردون غلام، از نام نامی خواجه مومی الیه تنال فرموده گفت بر دشمن مظفر خواهیم شد. بعد از آن خواجه مظفر را منظور نظر عاطفت و احسان

۲. ت: اعزاز.

۱. ت: شهره ندارد.

۴. ت: سمنان.

۳. ت: هزار جریب و مازندران.

۶. ب: دل.

۵. ب: گماشتان.

۸. ب: محو. از نسخهٔ «ت» تکمیل گردید.

۷. ت: «توجّه» ندارد.

گردانیده در سلک ارکان دولت و اعیان حضرت انتظام یافت و در آن یورش ملازم رکاب ظفر انتساب بود و موکب همایون چون از آن منزل کوچ فرمود به سرعت تمام قطع مراحل و منازل نموده به دیار طوس رسید و در آن مقام شریف به شرایط زیارت مشهد مقدس و مرقد منور سلطان الاولیا، امام الانس و الجن، علی ابن موسی الرضا - علیه التحیه والدعا - اقدام نموده در آن مکان متبرک دست تضرع و ابتهاج به دعا برداشته از حضرت ذوالجلال [۳۷] فتح و نصرت مسألت فرمود و از هاتف توفیق مصدوقه **اَکَم مِّنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةٌ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ** ^۱ به گوش صدق شنید و در آینه دولت روزافزون صورت فتح و ظفر را معاینه دیده با دلی قوی و عزم درست از آن روضه جنت آسا بیرون رفت و بعد از تقبیل آستان [امام الجن والانس موسی علیه السلام] ^۲ به سوی خصم روان شد.

شعر

بسوسید آن آستان بلند
میجا شد از آسمان بهره مند

چو شد فارغ از طوف آن بارگاه
از آنجا روان شد به خیل و سپاه ^۳

چون منهیان اقبال به سمع جلال رسانیده بودند که شیبک خان از بسیاری خوف و رعب، دارالسلطنت هرات را خالی گذاشته سراسیمه وار خویش را به شهر و حصار مرو انداخته است، حضرت شاه کامکار را از راه نسا و ایبورد از عقب خصم ایلغار کرده به طرف مرو رفت.

شعر

رود ابر اگر تند بر آسمان
ازو بگذرد برق در یک زمان ^۴

چون موکب همایون به سرخس نزول اجلال فرمود، دانه محمدبیک را با فوجی از لشکر کشورگشا به رسم منقلا از پیش فرستاد و چون شیبک خان از قرب وصول مقدمه سپاه شاه عالمیان و قوف یافت، جان وفا میرزا و قنبری را با جمعی کثیر از لشکر اوزبک به استقبال ارسال داشت و در نواحی قریه طاهرآباد فریقین را اتفاق

۲. ب: ندارد.

۱. بقره (۲)، آیه ۲۴۹.

۴. شاهنامه، برگ ۱۵۴ الف.

۳. شاهنامه، برگ ۱۵۴ ب.

ملاقات دست داده محاربه‌ای در غایت صعوبت روی نمود، چنانکه دانه محمد^۱ در آن جنگ شربت شهادت چشید^۲، اما عاقبت غازیان عظام فایق آمده اوزبکان را به شهر دوآبندند و مقارن به آن حال ماهجه^۳ رایات حضرت شاه مرتضوی خصال، در بیستم شهر شعبان بر ظاهر شهر مرو نمودار شده آن مکان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت و چون چند روز از نزول عساکر منصور بگذشت، از مخالفان دیگر کس از شهر و حصار بیرون نیامد و به سبب گل و لای بسیار و رودهای عمیق از عساکر نصرت مآثر نیز کسی نزدیک شهر نیارست شد و به قدر [ای] گرانی و تنگی ماکولات نیز در اردوی همایون واقع بود [که] بنابراین مقدمات، رأی جهان‌آرای و ضمیر مشکل‌گشای نواب جهانبانی چنان اقتضا فرمود که از آن مکان کوچ کرده یک منزل به عقب نشینند و ملاحظه نمایند که خصم چه کار می‌کند. روز دیگر که چهارشنبه بیست و سوم شهر شعبان بود از ظاهر مرو شاهجان^۴ کوچ کرده از نهر قریه محمودی که از آنجا تا شهر سه فرسخ است گذشته فرود آمد و یک روز و دو شب در آن منزل توقف نمود و صباح روز جمعه از آن مکان نیز کوچ واقع شده امیربیک مصلو را با سیصد سوار جزار در سر راه نهر محمودی باز داشت و به نفس نفیس همایون [۳۸] با جنود عنایت ملک بیچون رأیت نهضت به صوب قریه بلخان^۵ برافراشت؛ مقرر آنکه چون امیربیک سیاهی سپاه مخالفان را مشاهده نماید بی توقف عنان به طرف اردوی معلی تابد تا اوزبکان دلیر شده از عقب او زود بیایند و غازیان نیز بر توجه اعدا و قوف یافته خویشتن را به سلاح و جوشن بیارایند.

۱. ت: دانه محمدبیک، جهان‌آرا، ص ۲۷۳؛ «دانا محمد افشار».

۲. جواهرالآخبار، ص ۳۰. «دانه محمد افشار به منقلا رفت و در جنگ کشته شد. اما فتح کردند و تا نهر محمودآباد سه فرسخی مرو رفتند».

۳. مرو بزرگ در قرون وسطی معروف بود به مرو شاهجهان تا یا مروالرود که مرو کوچک است اشتباه نشود. ظاهراً شاهجهان معرب شاهگان فارسی و به معنی شاهانه و شاهوار است (جغرافیای تاریخی، لسترئنج، ص ۴۲۴).

۴. بلخان، شهری است نزدیک ایبورد (معجم‌البلدان) نام دو رشته کوه است در شمال شرق ایران میان خراسان و ترکستان در شرق دریای خزر به نام بلخان کبیر و بلخان صغیر (دایرة‌المعارف فارسی).

القصد، چون خیر معاودت عساکر نصرت‌نشان به سمع شیبیک خان رسید به تصور آنکه خصم فرار نموده^۱ دلبر شد و سپاه خویش را به درع و جوشن آرامسته آهنگ بیرون آمدن کرد. قنبری که رکن رکن آن دولت بود و منصب امیرالامرای داشت و به حسن تدبیر و اصابت رزین و فکر دوربین از سایر امرا و سران سپاه ممتاز و متفرد بود، به عرض رسانید که پادشاه را امروز از شهر بیرون رفتن از طریق حزم و احتیاط دور است، چه احتمال دارد که مخالفان مکرری در ضمن این معاودت اندیشیده باشند، اگر امروز دیگر صبر فرمایند تا سبب بازگشتن معلوم گردد، به صواب اقرب می‌نماید. شیبیک خان را چون روز حیات به سر آمده بود و دولت به نهایت انجامیده، سخنان قنبری را به سمع رضا اصغا نفرمود، صباح جمعه بیست و ششم شهر شعبان دست اجل گریبان حیاتش را گرفته کشان‌کشان بیرون برد و کریمه^۲ «إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»^۳ چنین اتمام پذیرفت. قنبری چون دید که پرده شقاوت دیده بصیرت خان را آن چنان پوشیده است که طریق صواب را از خطا مشاهده و ملاحظه نمی‌تواند نمود، لاجرم زن و فرزند خویش را وداع یکباره کرده^۴، همراه خان بیرون رفت. صاحب لب التواریخ نوشته که، پانزده هزار سوار در آن روز همراه شیبیک خان بود^۵ و بعضی زیاده از این گفته‌اند. الحاصل^۶، شیبیک خان به سرعت هرچه تمامتر می‌راند که مبادا لشکر اعدا دور شوند و ادراک ایشان میسر نگردد و چون نزدیک به فریه محمودی رسید، امیربیک مهرداد، حسب المقرر عنان به صوب فرار انعطاف داد و شیبیک خان به مجرد مشاهده این معنی مسرور شده به دیدن پیکر ظفر امیدوار گشت و در طی مسافت از بیشتر بیشتر سرعت فرمود و چون از رسیدن امیربیک مهرداد خیر خروج دشمنان به سمع حضرت شاه عالم مدار رسید، در همایون^۷ مکان توقف فرموده تواچیان را به تسویه صفوف و تعبیه لشکر اشارت کرد.

۲. اعراف (۷)، آیه ۳۴.

۴. ت: یکباره وداع کرد.

۶. ب: الحال.

۱. ت: نمود.

۳. ت: وضوح تمام.

۵. لب التواریخ، ص ۲۵۱.

۷. ت: همان.

شعر

به خیل و حشم شاه خاقان شکوه
صف‌آرای شد همچو البرزکوه
گذشت از فلک گرد میدان کین
زمین شد زبردست چرخ برین^۱
غبار آن چنان در هوا شد سحاب^۲
که ره بست بر دعوت مستجاب^۳

هنوز سپاه نصرت‌آثار به تمام تعبیه و ترتیب نیافته بود که لشکر خصم [۳۹] در برابر نمودار شد. از عزیزی شنیدم که می‌گفت: من در آن جنگ همراه بودم و از کنار معرکه تماشا می‌نمودم که شیبک‌خان با لشکر آراسته از بلندی پیدا شد و حضرت شاه دین‌پناه با مجموع سپاه در زمین نشیبی جمع شده ایستاده بودند، مخالفان به مجرد رسیدن آغاز تیرباران کردند و عساکر نصرت‌نشان سپرها در سر^۴ کشیده لحظه‌ای توقف نمودند.

شعر

خدنگ پیایی روان در ستیز
پی^۵ جان و جان از تنش^۶ رفته تیز
گذشتی چنان از سپر تیر کین^۷
کنه آه اسیران ز چرخ برین^۸

بعد از لحظه‌ای حضرت شاه دین‌پناه که مؤید من عندالله بود، بزدقانی به دست مبارک گرفته یکران جلادت را در میدان شجاعت به جولان در آورد و عساکر نصرت‌مآثر از یمین و یسار به حرکت در آمده بر دشمنان حمله کردند. از صباح تا وقت زوال بین العسکرین نیران قتال اشتعال^۹ داشت. بعد از زوال دولت اعدا، سپاه حضرت شاه گردون اعتلا به شعله تیغ صاعقه کردار خرمن غرور و پندار مخالفان را در هم سوخته جمعی کثیر از کشته و نیم‌کشته از صدر زین بر روی زمین افتاده بودند. شیبک‌خان از هیبت شمشیر خونریز و از هول آن رستخیز در گرداب اضطراب افتاده

۱. شاهنامه، برگ ۱۵۷ الف. «زمین آسمان آسمان شد زمین».

۲. ت: حجاب.

۳. شاهنامه، برگ ۱۵۷.

۴. ت: سرها در سپر.

۵. ب: همی.

۶. ت: پیش.

۷. شاهنامه، برگ ۱۵۹ الف. «گذشتی چنان از سرش تیغ کین».

۸. شاهنامه، برگ ۱۵۹ الف.

۹. ب: اشتغال.

کزو فرّ بسیار می نمود^۱. عاقبت دانست که مقاومت با چنان سپاهی از حیّز مکنّت و قدرت او بیرون است، لاجرم روی دهشت به صوب گریز نهاد.

شعر

چه^۲ پهلوی زنده دژه با آفتاب
کجا چشمه و موج دریای آب
پلنگ ار بود روز میدان دلیر
کجا آورد تاب بازوی شیر^۳

شیبیک‌خان از کمال حیرت و اضطراب در اثنای گریز به کهنه حصاری رسید، به تصوّر آنکه مگر راه بیرون شدن دارد با جمعی از امرا و سران لشکر به حصار مذکور درآمد. آن حصار راهی دیگر نداشت. عساکر منصور که گریختگان را تعاقب نموده بودند حصار مذکور را مرکزوار به میان گرفتند. محصوران نیز دست از جان شسته چندان جنگ کردند که کشته شدند^۴ و شیبیک‌خان هم در میان کشتگان افتاده بود.

شعر

ز بالای زین خان خاقان نهاد
در افتاد و شد تاج و تختش به باد
یکی از هزاران رستم پناه^۵
مرش را رسانید نزدیک شاه
سوی کز شرف داشت بر عرش جای
به یک گردش چرخ شد فرش سای
چراغی نیفروخت چرخ درشت
کش از تندباد حوادث نکشت^۶

در این جنگ از مخالفان ده هزار کس به قتل رسیده بودند و جان‌وفا میرزا و قنبری با جمعی دیگر در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شدند و بعد از فتح حکم شد که مرو را که مسکن ازبکان و موطن مخالفان بود غارت کنند. عساکر منصور سه روز [۴۰] آن خطّه را غارت و اسیر کرده غنایم نام‌محمصور گرفتند. بعد از سه روز عنایت پادشاهانه شامل حال عجزه و مساکین آنجا شده ایشان را بخشیدند و آن مملکت را

۱. ت: نمود و. ۲. شاهنامه قاسمی: چو پهلوی...

۳. ت: نهاد. ۴. ت: که مجموع کشته شدند.

۵. ت: نهاد.

۶. شاهنامه، برگ ۱۶۳. این بیت در شاهنامه چنین است:

چراغی برافروخت چرخ درشت
کش از تندباد حوادث بکشت

به ابدال بیک دده ارزانی داشتند. این فتح در بیست و ششم شهر شعبان سنهٔ ست عشر و تسعمایه [۹۱۶] روی نمود، در اوّل فصل شتا.

ذکر حالاتی که بعد از فتح واقع شد

بعد از این فتح نامدار، منشیان بلاغت‌شعار و کتاب فصاحت‌آثار بدایع‌نگار، حسب‌الفرمان قضا‌جریان، فتح‌نامه‌ها پرداخته به عراق و فارس و آذربایجان و طبرستان و دیاربکر و شروان روان ساختند و سر شیبک را به روم فرستادند و یک دست او را از برای آقارستم^۱ والی مازندران بردند، همانا آقارستم در حین استیلا و استقلال شیبک‌خان رسولی فرستاده و به زبان ضراعت و انکسار پیغام داده که دست من است و دامن تو. این سخن به سمع جلال حضرت شاه^۲ دریا‌نوال رسیده بود. در این وقت دست شیبک‌خان را فرستاد^۳ تا در دامن آقارستم نهادند و گفتند تا غایت دست تو بود و دامن او، امروز دست اوست و دامن تو. آقارستم از وفور اعراض در همان ایام بیمار شده سر در گریبان خجالت کشید و دست از حیات عاریتی برداشت.

چون تمام بلاد خراسان به تصرف بندگان درگاه فلک‌اشتباه درآمد، حضرت شاه گردون‌توان، نخست جناب سیف‌الانامی خواجه مظفر بتکچی و امیر نجم ثانی را از برای استمالت و دلجویی اهل هرات پیشتر فرستاد و خواجه خورد که تا آن غایت در حصار اختیارالدین تحصن نموده بود به دلالت خواجه کمال‌الدین محمود ساغرچی و امیر نجم ثانی از حصار به زیر آمده در سلک ملازمان عتبه سپهر مرتبه شاهی^۴ انتظام یافت. بعد از آن حضرت شاه عالمیان به سعادت و کامران به صوب دارالسلطنت هرات توجه فرمود و در آن^۵ زمستان قشلاق همایون در همان بلده فاخره واقع شده، عموم اوقات فرخنده ساعات به ضبط و نسق مملکت خراسان

۱. ت: «از برای آقارستم» ندارد. ۲. ت: پادشاه.

۳. ات: دست شیبک‌خان را بریده ارسال فرمود.

۴. ت: «شاهی» ندارد. ۵. ب: از.

مصروف بود. هر اقطاعی را به امیری حواله نمودند و در رواج و رونق مذهب حق ائمه اثنی عشر - صلوات الله علیهم اجمعین - سعی موفور به ظهور آمده در جمیع بلاد خراسان، خطبای خطبه دوازده امام خوانده طوعاً [زبان به طعن و لعن ابابکر] ^۱ و عمر و عثمان برگشادند و شیخ الاسلام که پیشوا و مقتدای اهل سنت و جماعت بود، چون در مجلس بهشت آیین زبان به طعن و لعن مخالفان دین نگشاد و هر چند که تکلیف کردند فایده نداد، آخر شعله حیاتش را به تیغ آبدار [۴۱] فرو نشانیدند تا عبرت دیگران شود. و سادات و علما که به تشیع معروف و مشهور بودند به مراجع شاهانه و مکارم خسروانه سرافراز گشته مزید اختصاص یافتند، از جمله (سید محمد میریوسف را منصب امارت داده صاحب توق و نقاره ساختند) ^۲. و چون فصل شتا به آخر رسید، در بهار سنه سبع عشر و تسعمایه [۹۱۷] اردوی گردون شکوه به عزم تسخیر ماوراءالنهر به حرکت درآمد بعد از طی مسافت [بعید] ^۳ به حدود آب آمویه ^۴ مضرّب خیام عساکر نصرت فرجام گشت. چون خبر توجه عساکر قیامت نهیب به سمع خانان ماوراءالنهر رسید آن غایت وهم و هراس، رسولان به پایه سریر اعلی فرستاده بعضی امرا و ارکان دولت را شفیع ساخته طلب صلح کردند؛ چون در آن اوان خبر رسیده بود که بانزده هزار سوار از طایفه تکلو از طرف روم خروج کرده با امرای روم مکرّر جنگ کرده بر ایشان غالب شده‌اند و در ولایت روم خرابی بسیار کرده در حدود ارزنجان پانصد نفر از مردم تجار را به قتل آورده مالهای ایشان را متصرف شده عازم آذربایجان‌اند، حضرت شاه دین پناه شفاعت امرا را قبول کرده با خانان ماوراءالنهر صلح کرد و به سعادت معاودت فرمود و شهر هرات را به حسین بیک لّه ارزانی داشته در اول فصل خریف سنه مذکور عازم عراق شد و چوه سلطان را که از طایفه تکلو بود از مقدمه روان گردانید تا از ما فی الضمیر لشکری که از جانب روم آمده‌اند واقف گردد، اگر چنانچه به عزم ملازمت و چاکری

۱. ب: محو ولایقر از نسخه «ت» تکمیل شد.

۲. ت: مطالب بین قلابین () را ندارد.

۳. ب: محو شدگی دارد از نسخه «ت» تکمیل شد.

۴. آب آمویه = آمودریا = رود جیحون: این نام مقارن هجوم مغولان به جای رود جیحون به کار

گرفته شده است. (جغرافیای تاریخی، ص ۴۶۲).

آمده باشند ایشان را استمالت داده به پایه^۱ سربر اعلی آورد و اگر داعیه مخالفت داشته باشند صورت واقعه را معروض درگاه عالم پناه گرداند. چهره سلطان به موجب فرمان از پیش روان شده به آن گروه انبوه رسید و چون معلوم شد که به عزم ملازمت آمده اند مجموع را برداشته در ری و شهریار به اردوی اعلی آورد. حسب فرمان قضا جریان، سرداران آن طایفه را به واسطه حرکات شنیعه که از ایشان صادر شده بود سیاست فرمودند و دیگران را بر امرای نامدار قسمت کرده ملازم ساختند. قشلاق همایون در این زمستان در قم واقع شد و در این قشلاق سلاطین مازندران که عبارت از سید عبدالکریم و آقا محمد بن آقارستم روزافزون است، با یکدیگر بر سر ملک نزاع کرده به درگاه سلاطین پناه آمدند و قریب سی هزار تومان از نقد و جنس به رسم پیشکش آوردند. و هم در این قشلاق امیر سید شریف شیرازی به واسطه عداوت نجم ثانی در اردو نتوانست بود، به بهانه زیارت [۴۲] مشاهد مقدسه حضرات ائمه هدی علیهم افضل التحیه و الثناء متوجه عراق عرب شد و از آنجا به شیراز آمد و بعد از رفتن او امیر نجم خواست که منصب صدارت را به میر جمال الدین استرآبادی حواله نماید؛ آخر از او رنجید و به امیر عبدالباقی که ولد شاه نعمت الله ثانی بود رجوع نمود.

ذکر توجه امیر نجم ثانی به صوب ماوراءالنهر و کشته شدن

در آن دیار از سر ستیز و قهر

امیر نجم ثانی اصفهانی بر مسند وکالت به غایت مستولی بود، چنانکه در این دولت کس به استیلا و استقلال او وکالت نکرد. همت عالی داشت و متکبر نیز بود. اعیان زمان و اشراف جهان که به ملازمتش می رفتند بی شائبه انتظار^۲ هیچ کس را بار نمی داد و بعد از آنکه مجال دخول می شد بر روی دوشک با ارکان دولت و اعیان حضرت ملاقات می کرد، مولانا امیدی طهرانی در مدح او قصیده ای گفته. این بیت از آن جمله است:

شعر

نجم ثانی که نباشد به دو کونش ثانی
گر دگر جا بود الله تعالی اعلم

چون هوای تسخیر دیار ماوراءالنهر همچنان در خاطر مبارک حضرت شاه دین پناه بود، در این وقت به تصور آنکه این مهم خطیر از میرنجم صورت پذیر خواهد گشت، خدمتش را در شهر ذی حجه سنه سبع عشر و تسعمایه^۲ [۹۱۷] با سپاهی که زیده و خلاصه اردوی اعلی بود، به آیین خسروانه و تجمل هرچه تمامتر به صوب ماوراءالنهر روان گردانید و فرامین قضاامضا^۳، به اسم حکام و داروغگان بلاد خراسان عزّ صدور یافت که در جمیع امور متابعت و مرافقت نجم مومی الیه را بر ذمت همّت خود لازم دانسته رضای خاطر او را مستلزم رضای همایون ما دانند و در قلع و قمع اعدا مساهله و مسامحه تجویز نمایند. میرنجم، منصب وکالت را بر سبیل نیابت به امیر ظهیرالدین عبدالباقی که در آن ایام صدر بود رجوع نموده عازم خراسان شد. بعد از وصول به آن دیار، امرا و سرداران بلاد خراسان به موجب فرمان واجب الاذعان از در متابعت در آمده احدی را مجال تمرد و تخلف نبود. چون آن رتبه و شان و علو مکان و مکان زیاده بر قدر و حوصله آن جناب بود، غرور بی جایگاه به دماغ خود راه داده با امرا و ارکان دولت که به مزید حشمت و شوکت مخصوص بودند مثل بیرام بیگ که داماد حضرت شاه عالم پناه بود، تعظم و تکبر بیش از پیش که مثل آن هرگز از حضرت شاه مشاهده نشده می نمود، هر چند این معنی بر خاطر ترکان گران بود، اما از بیم سطوت شاهی چاره ای جز مدارا و مواسا نداشتند، تا آنکه از آب آمویه عبور نمودند. آن طرف آب، حضرت بابر [۲۴] میرزا که پادشاه کابل و غزنین و فندهار بود بنا بر مواضعه ای که با حضرت شاه دین پناه داشت با سپاه آراسته به مدد میرنجم آمده به اردوی او ملحق شد و به اتفاق از در بند آهنین^۴ گذشته به ظاهر قرشی^۵ نزول نمودند. اهل

۱. ت: ور دگر. ۲. ت: سبع و عشر تسعمایه. ۳. ت: مضا.

۴. خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۰: «در تنگ کلچک که آن را بند آهنین خوانند»؛ تکملة الاخبار، ص ۵۱: «در تنگ چیچک که آن را در بند آهنین خوانند».

۵. قرشی = نسف = نخشب: شهری است به ماوراءالنهر که ترکان آن را قرشی خوانند و قرشی به زبان مغولی قصر باشد. (خاصة شاهد صادق، ص ۱۸۸).

آن حطه پای جرات از طریق مراعات بیرون نهاده به اعتماد حصار ناستوار خویش از سر غرور دست به جنگ و جدل برآوردند. عساکر منصور، حصار مذکور را به میان گرفته از هر طرف دست به قلعه‌گشایی برآوردند و به اندک روزی کمند تسخیر برکنگره آن حصار افکندند و اهل حصار را از بزرگ و خرد^۱ طعمه شمشیر آبدار گردانیده بر هیچ‌کس ابقا نفرمودند^۲ و مولانا بنایی^۳ شاعر از جمله مقتولان آنجاست.

شعر

بکشند چندانکه کشتن توان	به تیغ سیاست ز پیر و جوان
گل و خار آن باغ را سوختند	ز شمشیر کین آتش افروختند
چو برج فلک گشته زیر و زیر ^۴	حصارش فتاده ز پا سر به سر

گویند اکثر مقتولان آن حصار، سید صحیح‌النسب بزرگوار بودند؛ به سبب همین، آن حرکت بر نجم مبارک نیامد و در همان ایام، شربت که بدیشان چشانیده بود، او نیز چشید. چون خبر قتل ساکنان قرشی در بلاد ماوراءالنهر شایع گشت، قلوب خاص و عام دایع بدایع^۴ نوع انسان از نجم ثانی^۵ متنفر و محتنب گشت و در همان موضع به سبب اختلاف آرا میانه نجم‌بیک و بابر میرزا غبار نقار متصاعد شده بابر میرزا از آن مراقبت و موافقت پشیمان شد، [اما^۶] چون آمده بود بی سبب باز نتوانست گشت. از قرشی کوچ کرده به صوب بخارا رفتند و حصار غجدوان را که از توابع بخارا است محاصره کردند. تمر (تیمور) سلطان که پسر شیبک خان است در آن حصار بود. عبیدخان که برادرزاده شیبک خان بود چون بر آن قضیه اطلاع حاصل کرد از بخارا با سپاه خویش به مدد تمر سلطان آمد و جانی بیک سلطان نیز با لشکر فراوان بدیشان پیوست. میان ایشان و لشکر میرنجم جداول آب واسطه بود. نجم از

۱. ب و ت: خورد.

۲. جواهرالخبار، ص ۳۴. «میرزا بابر از معبر ترمذ گذشته در دربند آهنین آمدند و ملاقات شد روانه قرشی شدند و آنجا را در دو روز گرفتند و قتل‌عام فرمودند.»

۳. شاهنامه، برگ ۱۶۸ الف.

۴. ت: خاص و عام بلکه طایع.

۵. ب: ندارد.

۶. ت: «ثانی» ندارد.

غایت غرور از شرایط حزم و احتیاط غافل مانده حسن و قبح میدان جنگ را اصلاً ملاحظه و مشاهده نفرمود. هر چند امرای عرضه داشتند که ما را در این مکان صرفه جنگ نیست، نجم قبول نکرد و با خانان آن دیار در همان پای حصار مقاتله نمود. میرزا بابر چون از حرکات ناصواب نجم‌بیک آزار بسیار در خاطر داشت، در کار حرب چندان سعی نفرمود و به حدود ولایت خود توجه [نمود] ^۱. عاقبت شکست بر لشکر نجم افتاده مردم بسیار در آن معرکه از امرا و سرداران ^۲ کشته شدند. نجم‌بیک را [۴۴] دستگیر کرده نزد عبید [خان] بردند و شعله حیاتش را به تیغ آبدار فرو نشانیدند ^۳ و غنایم بی‌شمار به دست ازیکان افتاد و خلق بسیار از قزلباشان هنگام فرار در آب آمویه تلف شدند. این واقعه در رمضان سنه ثمان عشر و تسعمایه [۹۱۸] واقع شد. چون به طمع مملکت ^۴، خانان ازیک را فتحی چنین روی نمود، تمر سلطان و عبیدخان به طمع مملکت خراسان ایلغار کرده از جیحون بگذشتند. ابدال‌بیک دده که صاحب الکای مرو بود، بی‌استعمال سیف و سنان روی ^۵ از میدان آن جماعت برنافته ^۶ فرار اختیار کرد و خانان ازیک چون متوجه هرات شدند، حسین‌بیک لاهور نیز هرات را گذاشته به طرف سیستان گریخت. تمر سلطان و عبیدخان به هرات آمدند. تیمور سلطان در دارالسلطنه هرات رحل اقامت افکند و عبیدالله خان به مشهد مقدس شتافته آن ولایت را متصرف شد و ازیکان دیگر را زایت استقلال در دیار خراسان برافراختند.

شعر

به سوی خراسان عنان تافتند
دگر باره آمد خراسان به جوش

چو بر خیل ایران ظفر یافتند
ز جوش ^۷ هژبران فولادپوش

۱. ب: ندارد. ۲. ب: ت: سردار.

۳. جواهرالایثار، ص ۳۵: «میرزا بابر اردو را غارت کرد و گریخت و بیرام‌بیک به قتل آمد و زین‌العابدین میرزا صفوی به قتل آمد. در اندک زمانی شکست به قزلباش رسید و فرار نمودند و میرنجم هفت تیر خورده بود. تیر هفتم بر حلقش زدند در غلتید.»

۴. ت: «به طمع مملکت» ندارد. ۵. ب: مکرور.

۶. ب: برتافتند. ۷. ب: جوشن.

ذکر توجه حضرت شاه دین‌پناه نوبت ثانی به صوب خراسان از برای دفع فتنه ازبکان

چون خبر قتل نجم ثانی و کشته شدن زین‌العابدین بیک و بیرام بیک قرامانی و انهزام عساکر گردون‌توان و توجه خانان ازبکینه به صوب خراسان به سمع مبارک حضرت شاه عالمیان رسید، از آنجا که کمال تمکّن و قوّت نفس آن مؤید صافی اعتقاد بود هیچ‌گونه تغیر^۲ به خود راه نداد و از آن چشم زخمی که بر چهره اقبال او رسیده بود وقعی ننهاد، فی‌الفور بعضی امرا و اعیان لشکر را پیشتر به طرف خراسان روان گردانید و خود بعد از جمع جنود متفرّق در بهار سنه تسع عشر [۱۰۳۹] از اصفهان به حرکت درآمد با لشکر فراوان روان شد و چون به یورت ساروقمش که از محال ری و شهریار است نزول اجلال نمود، منصب وکالت که به میرنجم متعلق بود به عالی جناب میرعبدالباقی مفوض شد و امیر جمال‌الدین استرآبادی در آن سفر ملازم رکاب همایون بود و منتظر که صدارت به او رجوع شود و مولانا علاء‌الدین حکیم نیز در این باب سعی بود، امّا امیرعبدالباقی راضی نبود، می‌خواست که این منصب را به قاضی شیخ کبیر اردبیلی^۴ ارزانی دارد. میرعبدالباقی و حکیم هریک مدّعی خود را معروض شاهی گردانیدند. حضرت شاه فرمودند که صدر من در شیراز است و اتفاقاً در همان روز و^۵ امام شیخ محمد خفّری که وکیل امیر سیّد شریف بود به اردو می‌رسد [۴۵] و بعضی تحف و هدایا که همراه داشته به موقف عرض می‌رساند و در همایون^۶ مجلس، پروانچه صدارت با اسب و خلعت جهت میرسیّد شریف گرفته به شیراز معاودت می‌نماید. میرعبدالباقی چون توجه حضرت شاه را درباره میرسیّد شریف مشاهده فرمود، او نیز از در موافقت در آمده ملازمی را از برای تأکید ربط و التیام مصحوب شیخ محمد خفّری به شیراز فرستاد و اردوی همایون از آن مکان کوچ فرموده بر سبیل استعجال روان شد و چون النگ بسطام مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گردید، امرا و سپاه

۱. ب: «از» ندارد.

۲. ب: ندارد.

۳. ت: «روز» ندارد.

۴. ب: تغییر.

۵. ب: اردبیلی.

۶. ت: همان.

مجموع در ظل رایت حضرت شاه دین پناه جمع آمده به سعادت و اقبال از بسطام^۱ به بیلاق کالبوش^۲ خرامید و حاکم شیراز، سلطان خلیل را با فوجی از دلاوران آهن فرسا به رسم منقلا به طرف مشهد مقدس روان گردانید و عبیدالله خان که در آن ولایت اقامت داشت چون از این معنی خیر یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل شده چاره کار در فرار منحصر دانست. در وقتی که خلیل سلطان به یک فرسخی^۳ آن خطه رسید، او بعضی از ارباب و کلاتران را غارتیده، عنان هزیمت به سوی مرو شاهجهان انعطاف داد و آنجا نیز مجال توقف نیافته از جیحون عبور نموده راه بخارا پیش گرفت و بر این قیاس از استماع قرب و وصول سپاه ظفر اقتباس خوف و هراس بر باطن تیمور سلطان که در دارالسلطنه هرات بود راه یافته عازم سمرقند گشت و از اکابر هرات امیر غیاث الدین محمد میریوسف و امیر سلطان محمود بن امیر غیاث و خواجه جلال الدین قاسم و مولانا قاسم خواند امیر و خواجه شاه حسین خیابانی را کوچانیده همراه به ساوراء النهر برد و در دیار خراسان از فرق اوزبکان دیار نماند.

چو دیدند خانان گردن فراز^۴ که آمد سوی بیشه آن شیر باز^۵

چو شیران همه بیشه پرداختند

اما تیمور سلطان چون به دارالملک سمرقند رسید، قاصد جان امیر غیاث الدین محمد میریوسف گشت. آن عالیجاه نقابت پناه بر مافی الضمیر او اطلاع یافته به مقتضای کلمه «الْفَرَارُ بِالْإِطَاقِ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ»^۶ عمل نموده به امداد مولانا نظام که مسند صدارت داشت از سمرقند فرار نموده پیاده به حصار شادمان آمد. ظهیرالدین محمد بابر میرزا خدمتش را اکرام و احترام نموده به دارالسلطنه هرات

۱. بسطام: در شش کیلومتری شاهرود واقع است (فرهنگ معین).

۲. ب: کالتوش؛ ت: کالبوش. عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۸۹؛ حبیب السیر، ج ۱۴، ص ۸۸؛ «کالبوش»؛ بیلاقنی است در نزدیکی بجنورد (لغت نامه)؛ در ظفرنامه یزدی: کاوکوش (ج ۱ ص ۳۸۲)؛ و گرگان نامه: کالبوش، که در مرز خراسان و استرآباد قرار داشته است.

۳. ب: فرسخ.

۴. شاهنامه، برگ ۱۷۱ الف: که آن شیر آمد سوی بیشه باز.

۵. همان مأخذ، همان برگ. ۶. امثال وحکم، ج ۱، ص ۲۶۴.

فرستاد. آن حضرت در زمان ایالت زینل خان به هرات رسید.

بالجملة، چون حضرت شاه دین پناه بعد از توجه سلطان خلیل از موضع کالپوش نهضت فرمود و کوچ بر کوچ عازم بلاد خراسان شد و چون [۲۶] النگ رادکان محل نزول عساکر نصرت نشان گشت، در آن اثنا حاکم ولایت مرو، ابدال بیک دده که در حین توجه خانان ماوراءالنهر و فترت خراسان، مرو را گذاشته گریخته بود، در این وقت او را جامه زنان در بر و مقنعه نسوان بر سر کرده، بر درازگوشی سوار کردند و با دف و نی جهت عبرت لشکرگرد اردو گردانیدند و موکب همایون از برای ضبط و نسق ولایت خراسان بار دیگر به هرات رفت و ایالت آن خطه فردوس مانند را به زینل خان شاملو شفقت فرمود و حکومت بلخ را به دیوسلطان روملو^۱ داد و امارت ولایت قاین^۲ به امیر سلطان مصلو رجوع شد و حضرت شاه دریانوال به دولت و اقبال به طرف عراق معاودت فرمود و چون به نیشابور رسید، امیر سید شریف صدر به احراز سعادت بساطط بوس شرف استسعاد یافت و از نواب اعلی رخصت خواسته به زیارت مشهد مقدس رفت و بعد از شرف زیارت باز به اردوی همایون ملحق شد و اردو در این سال هم قشلاق در اصفهان کرد. میر عبدالباقی و میر سید شریف با یکدیگر کمال موافقت داشتند و وصلت متعدد به میان درآمد و در کسر حرمت^۳ سید جمال الدین استرآبادی به ظاهر و باطن اتفاق نموده بودند و میر جمال الدین نشان سیورغال استرآباد را در آن ایام ثبت دفاتر نموده به توقع صدر رسانیده بود. سید شریف توقع آن نشان نکرد و در تعریف میر جمال الدین که علامه العلما نوشته بودند در مبلغ سیورغال مضایقه و مناقشه داشت. مدت دو سه ماه توقع نشان مذکور در حین تعویق بود.

راقم این حروف از حضرت شاه طاهر* - رحمه الله تعالی - شنید که می گفت سید شریف عاقبت به استدعای من آن نشان را توقع کرد و سید جمال الدین بعد از اتمام نشان به طرف سمنان رفت.

۱. ت: شاملو.

۲. قاین: بخشی است از شهرستان بیرجند که از شرق به مرز ایران و افغانستان محدود است.

۳. ب: صفت.

(فرهنگ معین / اعلام).

ذکر ولادت همایون حضرت شاهزاده کامکار شاه طهماسب خلد الله تعالی ظلال سلطنت و شید اساس معدلت

در صباح چهارشنبه بیست و ششم ذی‌حجه سنه تسع عشر و تسعمایه [۹۱۹] از فیض فضل پروردگار، درخت بخت حضرت شاه عالم [مدار]^۱ در گلشن اصفهان از جویبار دولت فرخنده آثار میوه مراد که واسطه بقای آن دودمان و سبب طراوت و نصارت آن گلستان است، بار آورد و عرصه عالم از طلوع آن رخشنده اختر جهانتاب روشن و منور گشت. صاحب حبیب‌السیر^۲ آورده که ولادت با سعادت آن نیرسمای عدالت قبل از آن که حضرت شاه عالمیان [۴۷] به سفر خراسان توجه فرماید در خطه اصفهان در دوازدهم شهر ذوالحجه^۳ سنه ثمان عشر و تسعمایه [۹۱۸] واقع شد^۴ و مؤلف لب‌التواریخ بعد از سفر خراسان نوشته^۵ به هر تقدیر حضرت شاه دین‌پناه با آنکه به جانب فرزند چندان مایل و راغب نبود، توجه تمام به شاهزاده عالمیان نموده انواع^۶ ابتهاج و مسرت به حصول پیوست و اسم مبارکش به شاه طهماسب مقرر گشت و به امیر سینه شریف حکم شد که نظر بر زایچه طالع همایونش انداخته ملاحظه حصول امانی و آمال و وصول مدارج عظمت و جلالش نماید. سید شریف به موجب فرمان نظر بر تأسیس طالع ارجمندش افکنده ملاحظه کدخدا و هیلاج و سایر دلایل و شواهد نمود. از امارت طالع مسعودش ظاهر و مبرهن شد که در مبادی سن تمیز و غلوی جوانی قدم بر سریر کامرانی و مسند جهانیانی خواهد نهاد و رخساره جهان را به زیور عدل و احسان زیب و زینت خواهد داد و ایام دولت همایونش تا زمان ظهور حضرت صاحب‌الامر - علیه

۱. ب و ت: عالم‌مدار. ۲. حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۵۳۱.

۳. لب‌التواریخ، ص ۲۵۵: «بیست و ششم ذی‌الحجه».

۴. جواهرالاحبار، ص ۳۶: «در سال تسع عشر و تسعمایه (۹۱۹) صبح چهارشنبه بیست و ششم

ذی‌حجه تباشیر صبح دولت پادشاهی از افق تأیید الهی دمیدن گرفت...»؛ عالم‌آرای عباسی، ج

۱، ص ۷۵: «ولادت خجسته آن حضرت روز چهارشنبه بیست و ششم ذی‌الحجه الحرام سنه

تسع عشر و تسعمایه در قریه شهاباد از اعمال اصفهان روی داد».

۵. ب: انواعی.

۶. لب‌التواریخ، ص ۲۵۵.

التَّحِيَّةَ وَالذَّعَا - ممتد^۱ خواهد شد. فی الواقع در کم و فقی حکم اهل نجوم این چنین موافق و صادق آمده، زیرا که شاهزاده عالمیان در سن دوازده سالگی قدم بر مسند سلطنت نهاده در امور جهانداری شروع فرمود و الحاله هذه^۲ لوائی جهانبانی و رایت عدالت و ملک‌ستانی را به نوعی برافراشته است که کافه خلائق در سایه دولت این پادشاه کامران در مهاده امن و امان آسوده و شادمانند و لاشک اطناب، خیمه زرین طناب این دولت ارجمند به اوتاد سرابردۀ ظهور مظهر موعود متصل و مشروط خواهد بود.

شعر

گسترده باد ظلش بر شرق و غرب عالم بر شرق و غرب عالم چندانکه^۳ آگسترده ظل
بالجمله، شاهزاده درینوال، چون در مهد سلطنت و جلال و به شیر دلپذیر دایه
عزّ و اقبال تربیت و پرورش یافت و چون ایام رضاع بگذشت منتصب اتابکی
شاهزاده را به امیر سلطان مصلو که منصب مهاداری داشت حواله نمودند و بعد از
جنگ روم در آخر سنه احدی و عشرين و تسعمایه [۹۲۱] امارت خراسان را به
شاهزاده مومی الیه مقرر داشته بدان صوب فرستادند. نهال اقبال و دوحه^۴ اجلال
شاهزاده درینوال در جو بیار گلستان هرات نشو و نما یافته به حد کمال رسید و به
لطف طبع و حسن خلق و وفور دانش و زیور ادب و کمال جود و فرط شجاعت
یگانه زمان گشت. چون عن قریب در این اوراق شرح سلطنت و صفات [۴۸] حمیده
آن خسرو آفاق به تفصیل مذکور خواهد شد، در این مقام به مجملی اختصار رفته
عنان کمیت خوش خرام قلم را به اصل سخن بازگردانید.

ذکر اسباب توخشی که مابین حضرت شاه دین‌پناه و والی روم واقع شد
و ظهور محاربه و مقاتله در موضع چالدران

کیفیت حال والی روم بر سبیل اجمال چنان است که پادشاه روم که سلطان

۲. ت: الحال نیز.

۴. ب: درجه.

۱. ت: ممتد.

۳. ب: چندانکه که.

بایزید نام داشت و قریب سی سال در آن دیار سلطنت کرده بود [به] ^۱ سبب قبح سلوک او، جماعت ینکی چری با بعضی از امیران و لشکریان اتفاق نموده سلطان بایزید را از سلطنت عزل کردند و پسرش سلطان سلیم را در شهر سنه ثمان عشر و تسعمایه [۹۱۸] بر تخت سلطنت نشاندند. بعد از آنکه او در سلطنت متمکن شد برادران و وارثان ملک را قصد کشتن کرد و پدرش نیز در این سال درگذشت و یکی از شاهزادگان از بیم تیغ خونریز طریق فرار و گریز پیش گرفته به درگاه حضرت شاه دین پناه آمد و پیکر تسخیر بلاد روم را در نظر حضرت شاه عالمیان به سهل و آسان جلوه داد. حضرت شاه به کلمات لاطایل او از راه رفته، دیو سلطان را با جمعی از امرا همراه او کرده به طرف سیواس و ارزنجان و آن نواحی فرستاد و محمدخان استاجلو که در دیاربکر بود معاون ایشان شده قتل و غارت، فسق و فجور بسیار در ولایت روم کردند و از شرایط پیدادی دقیقه‌ای نامرعی نگذاشتند. از مردم آن دیار چون کسی میل به شاهزاده رومی نکرده، لاجرم شاهزاده ^۲ خاسرو زیانکار بازگشت و چون خبر بی‌اعتدالی ^۳ عساکر منصور به سمع سلطان سلیم رسید، عرق حمیتش به حرکت در آمد با سپاهی که از حصر و شمار افزون بود به طرف آذربایجان آمد و حضرت شاه دین پناه چون بر توجه او آگاه گشت، شاهزاده رومی را به شیراز فرستاد و عاقبت آنجا کشته شد و نواب همایون در بهار سنه عشرين و تسعمایه [۹۲۰] تواجیان بهرام انتقام را به جمع جنود ظفرورود فرمان داد و کس به دیاربکر نزد محمدخان استاجلو فرستاده حکم کردند ^۴ با لشکرهای دیاربکر و آن حدود در آذربایجان به اردوی همایون ملحق شود و رایات ظفرآیات از اصفهان در حرکت آمده متوجه آذربایجان شدند. بعد از طی منازل و مراحل، چون ارض آذربایجان مضرپ خیم عساکر نصرت نشان گشت، سپاه اطراف در ظل رایت نصرت آیت جمع آمدند.

شعر

دلیبران نبرد و نامداران

بجوشیدند از هر سو سواران

۱. ب: به شاهزاده.

۲. ب: ندارد.

۳. ت: کردند که.

۴. ب: بی اعتدال.

سراسر صف‌شکن چون زلف دلدار	یکایک تیغ‌زن چون نرگس یار
جهان‌پیما و خونریز و دلاور	[۲۹] چو اشک عاشقان از هجر دلبر
جهان پر شد چنان کز تیر ترکش	ز گردان سپردار کمان‌کش
ز انواع سلاح و آلت جنگ	فضای دشت پهناور شده تنگ

گویند هشتاد هزار سوار در آن یورش ملازم رکاب ظفرانتساب بودند. چون موکب شاهی از خوی و سلماس درگذشتند در موضع چالدران ایشان را با رومیان اتفاق ملاقات دست داده از جانبین به ترتیب و تبعیۀ صفوف پرداختند.^۱ سپاه روم با آنکه اضعافاً مضاعفۀ بر لشکر حضرت شاه دین‌پناه زیاده بودند اطراف خویش را هم از عرابه‌ها حصار ساخته و زنجیرها به یکدیگر انداخته در آن^۲ حصار استوار منزل گزیدند و دوازده هزار توپچی قایم‌انداز در عقب عرابه‌ها نگاه داشته امرا و ارکان دولت را بر یمین و بسمار تقسیم فرمودند و هریک را به مکان لایق باز داشتند، اما حضرت شاه دین‌پناه از غایت غرور، کثرت لشکر و استعداد ایشان را در نظر نیاورد و خود به سعادت و کامران^۳ با قورچیان خاصه به طرف یمین بایستاد و جانب یسار را به وجود محمدخان استاجلو و بعضی امرا استوار ساخت و میرعبدالباقی را با چند هزار سوار در قلب بداشت و سید شریف و سید محمد کمونه را نیز همانجا گذاشت. چون نیران محاربه و مضاربه به اشتعال^۴ درآمد، از صباح تا به نزدیک زوال، آتش پیکار از زبانه «نارِ خامیۀ»^۵ حکایت می‌کرد و زمین از کز و فر پیاده و سوار نفیر «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا»^۶ می‌کشید.

شعر

چنان تیز شد آتش کارزار	که می‌خواست گردون به جان زینهار
غریو گورگه بدزدید گوش	به پا اندر افتاده سرها ز دوش
ز بانگ سپه گوشها خیره شد	ز گرد سپه چشمها تیره شد

رومیان به گمان آنکه حضرت شاه دین‌پناه در قلب ایستاده، تفک بسیار بدان

۱. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۲. «جنگ چالدران در دوم رجب اتفاق افتاده.

۲. ب: درین.

۳. ت: کامرانی.

۴. ب: اشتغال.

۵. قارعه (۱۰۱)، آیه ۱۱.

۶. زلزله (۹۹)، آیه ۱.

ملرف انداختند. اکثر عزیزان که در پای توق بودند خرمن حیانتشان از آتش غیرت بسوخت. حضرت شاه دین پناه چون آثار ضعف و فتور از ناصبه سپاه خویش مشاهده فرمود توکل برکرم کردگار کرده با جمعی از قورچیان دلاور که از تیر و شمشیر و از پلنگ و شیر روی برنمی تافتند بر مخالفان حمله کرد.

شعر

نشد بر تنی تا نپرداختش نزد بر سری تا نینداختش

چون شیران^۱ روی به میدان کین نهاده خود را به عزایه‌ها رسانید و شمشیری بر آن زنجیر چنان زد که همچون موم از یکدیگر جدا شد و غریو از نهاد مخالفان برآمد. خواندمیر - رحمة الله تعالی - در کتاب حیب‌السیر که تا غایت [۵۰] تاریخی در اخبار افراد بشر بدین خوبی و پاکیزگی کس در حیطه تقریر و حیز تحریر در نیآورده، آورده که در آن روز پرتعب حضرت پادشاه عجم و عرب از غایت غیرت و حمیت شمشیر ذوالفقار^۲ آثار از نیام انتقام کشیده به نفس نفیس بر صف دشمنان حمله کرد و به قوت^۳ دست و بازوی ولایت و قدرت سرینجه کرامت و هدایت گرد از وجود محنت فرسوده خلقی از سالکان مسالک شجاعت برآورد و بی شائبه تکلف و سخنوری و غایله تصلف^۴ و مدح‌گستری در آن معرکه آن مهر سپهر سروری کارزاری نمود که ازدهای فلک‌اخضر از سهم خدنگ مارپیکرش زبان زینهار بگشاد و شبر چرخ مدور از تاب رمح آتش فشانش در بیشه التهاب و اضطراب افتاد و در آن اثنا از سپاه قیامت هجوم روم، ملقوج‌اغلی که نهنگی بود در بحر پردلی در برابر آن حضرت درآمد، اما پیش از آنکه دست به تیغ و سنان برد، پادشاه حیدرائر شمشیری بر فرق سرش فرود آورد که تا سینه او منشق^۵ گشت. از ثقات استماع افتاده که یکی از ملازمان ملقوج‌اغلی جسد او را نزد سلطان سلیم برد. پادشاه روم چون آن ضرب را ملاحظه نمود بر زبان آورد که غیر از کسی که منسوب به فرزندی مظهرالعجائب باشد هیچ آفریده را قدرت نیست که این تیغ تواند راند. تا اینجا

۱. ت: شیر غزین. ۲. ب: ذوالفقار الفقار.

۳. ب: تقویت.

۴. ب: تصیغ.

۵. ب: منقش.

سخن صاحب حبیب‌السیر است^۱:

الحاصل، حضرت شاه دین‌پناه آنچه سزاوار مردی و دلاوری بود در آن معرکه به ظهور رسانید. آخر الامر چون دید که عَرَب‌ها به نوعی مضبوط و مربوط است که دخول در وی مطلقاً میسر نیست، دست از جدال و قتال باز داشته عنان یکران از میدان برگردانید و با معدودی چند بیرون آمد. صاحب لب‌التواریخ آورده^۲ که، موازی پنج هزار کس از جانبین در آن معرکه به قتل آمده بودند. از امرا و ارکان دولت شاهی، محمدخان استاجلو و ساروپیره قورچی‌باشی و خلفابیک خادم و حسین‌بیک لله با جمعی دیگر که اسامی ایشان معلوم نبود در جنگ کشته شدند و امیر عبدالباقی و سید محمد کمونه در پای توفی درجه شهادت یافتند و سید شریف در حین فرار با اسب به جمجمه فرو رفت و بعضی برآند که طایفه سارلویان او را کشتند و مردم بسیار از سپاه نصرت‌آثار در آشوب تک و تاز هزیمت، در گل و لای فرو ماندند و رومیان که از عقب می‌آمدند بر مراد دل تیغ می‌راندند.

شعر

سپهر پیر^۳ را هست این چنین کیش
نمایند راحت و رنج آورد پیش
حضرت شاه دین‌پناه چون از آن معرکه عنان بر تافت به تبریز آمد و از آنجا به سلطانیه^۴ رفت [۵۱] و والی روم از عقب او تا تبریز آمد^۵. حضرت شاه عالم مدار در موضع قیدار نبی - علیه السلام - چند روزی نشسته انتظار خیر مخالفان می‌کشید. در آن اوقات، سیادت پناه نجابت دستگاه، شاه طاهر که از سادات عالیشان سلطانیه بود به سعادت ملازمت مشرف شده خدمات لایقه به ظهور رسانید. حضرت شاه دین‌پناه به سیادت پناه مومی الیه اشارت فرمود که از مردم خود شخصی را به رسم خبرگیری به جانب تبریز فرست تا از کیفیت حال مخالفان و از عزیمت ایشان خبری

۱. حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۵۴۷.

۲. لب‌التواریخ، ص ۲۵۶.

۳. ت: تند.

۴. جواهر الاخبار، ص ۴۰: «پادشاه [شاه اسماعیل] تا در جزین رفتند و جایی توقف نکردند و سلیم به تبریز آمد».

۵. مشآت فریدون‌بیک، ج ۱، ص ۴۶۳: «سلطان سلیم هیجده روز پس از جنگ چالدران در روز جمعه وارد تبریز شد و در مسجد جامع نماز گزارده».

به تحقیق بیاورد. شاه طاهر حسب الاشارات علیّه، ملازمی را بر سبیل استعجال روان گردانید، اما والی روم زیاده بر دو هفته در تبریز توقف ننمود و در روز جمعه به مسجد نصریه حاضر می شود و خطیب به طریق عادت در خطبه نام شاه اسمعیل می برد و بعد از آن بازیافت می نماید و سلطان سلیم او را معذور می دارد و بعد از دو هفته طبل رحیل فرو کوفته به طرف روم معاودت می کند. چون خیبر بازگشت مخالفان در سلطانیّه به سمع مبارک حضرت شاه عالمیان رسید، روی توجّه به مقرر عزّ و شرف خویش آورده کوکب اقبال و نیر اجلالش از حضيض نقصان به اوج عزّت و احترام مستقیم و به ذروه عظمت و احتشام مقیم گشت و به اندک زمانی از سپاه و آلات حرب و استعداد نبرد آنچه فوت شده بود زیاده بر آن به هم رسید. معلوم که ذات خورشید عالم تاب را از آسیب کسوف چه زوال رسد و چهره بدر منیر از تیرگی خسوف چه آفت پذیرد.

شعر

خسروا لشکر منصورت اگر رجعت گیرد
عقل داند که در ادوار فلک بی رجعت
این یقین است که در عرصه ملک شطرنج
دیده باشی که چو رخ برطرف شاه نهاد
وقت باشد که نظر بر سبب مصلحتی
نه از آن عزم شود پایه بیدق را قدر
دیگر به تجربه عقل معلوم شده که هر دولت عظیم که آستین مآثرش به طراز
ثبات قرین بود و نامه مفاخرش به رقم دوام موشح و مزین گردد، مبادی آن را از
تغلبات و تغییرات گوناگون چاره ای نباشد و از شواهد صدق این دعاوی آنکه
حضرت خلاصه موجودات را از عقب فتح بدر، هلال جگرسوز احد از کوه برآمد و
نیر گیتی فروز سلطنت سلیمانی، به سبب طغیان [۵۲] دیو شوم ظلمانی [چند روز]۱
در حجاب ظلمات گرفتار بود.

شعر

مه نور از آن گرفت کز شب نرمید
گل بوی از آن یافت که با خار بساخت

بالجملة، حضرت شاه دین پناه چون به سعادت و اقبال در دارالسلطنت تبریز نزول اجلال فرمود، امرا و سپاه که در اطراف و آنجا متفرق بودند در پایه سربر اعلی جمع آمدند و نواب بلقیس مکانی تاجلو خانم که در اثنای آن فتنه و آشوب به جانب خوی رفته بود و در منزل ملک خوی می بود، در این وقت به تبریز آمد و نواب عالم پناه از وصول آن بانوی عظمی به غایت میتهج و مسرور گردید و ملک خوی از پرتو آن خدمت، منظور نظر عاطفت گشته رتبه امارت یافت. و چون در آن جنگ امرا و ارکان دولت و ارباب مناصب بسیار کشته شده بودند، منصب امیرالامرای را در این وقت به جایان سلطان استاجلو حواله نمودند و مسند وکالت را به خواجه شاه حسین اصفهانی که قبل از آن وزیر درمیش خان بود دادند و او را میرزا شاه حسین خواندند و صدارت را به سید شریف الدین عبدالله ولد سید فخرالدین احمد لاله رقم کشیدند. چون مولانا علاء الدین حکیم درصدد تربیت امیر جمال الدین استرآبادی بود، عاقبت صدارت بر میر جمال الدین قرار یافت. میرزا شاه حسین و میر جمال الدین هر یک در منصب خود به غایت مستولی شدند و در اکثر امور با یکدیگر مخالف بودند.

و در آخر سنه^۱ عشرين و تسعمایه [۹۲۰] ناسرآد بن سلطان یعقوب که در فترت رومیه به دیاربکر آمده بود بر دست عساکر ظفرآثر^۲ کشته شده سر او را به تبریز آوردند. و هم در این سال ملک^۳ محمودجان دیلمی در قزوین به جوار رحمت حق پیوست. و در آخر سنه^۴ احدی و عشرين و تسعمایه [۹۲۱] سلطنت بلاد خراسان به شاهزاده عالمیان شاه طهماسب مقرر شد و منصب اتابکی شاهزاده را به امیرخان مصلو داده به صوب هرات روانه ساختند و زینل خان شاملو [را]^۴ که حاکم هرات بود طلب نموده امارت قزوین دادند.

شرح این حال بر سبیل اجمال چنان است که در او آخر سنه^۵ تسع عشر و تسعمایه [۹۱۹] که ایالت هرات به زینل خان تعلق گرفته بود در بلاد خراسان سیما

۲. ت، آثار.

۱. ت: میرزا.

۴. ب و ت: ندارد.

۳. ت: «ملک» ندارد.